13980820

بسم الله الرحمن الرحیم

درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری

۲۰ آبان ۹۸

جلسة بیستم

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

از بحث‌های سابق یک مکمل‌هایی هست، عبارت سید را اوّل می‌خوانم بعد تکمیلات بحث سابق را عرض می‌کنم.

مرحوم سید بعد از اینکه ذکر می‌کنند که اصحاب در جایی که مرّةً شخصی یک بار دم ببیند بعد به سن یأس برسد فرمودند که عده را با دو ماه دیگر تکمیل می‌کند، ایشان می‌فرمایند که:

و ظاهرهم الاقتصار في التلفيق على مورد الخبر،

ظاهر اصحاب این است فقط در جایی که یک حیض ببیند و بعدش یائسه بشود تلفیق را در این صورت قائل شدند.

لكن الأظهر إلحاق صورة رؤية الدم مرتين فيضم إليهما شهر مستقبل

جایی که دو بار خون هم ببیند آن هم به این ملحق هست.

بعد یک مسئلة دیگری را هم طرح می‌کنند، جایی که شخص قبلاً ذات الشهور باشد، ذات الاقراع نباشد، بعد یائسه بشود. ایشان می‌گوید:

و إذا كانت ذات الشهور فاعتدت بشهرين أو بشهر أو أقل ثم يئست أتمت ثلاثة أشهر.

این سه ماه را تکمیل می‌کند.

فإنّ الظاهر أنّ المدار في وجوب العدة و عدمه على حال الطلاق، فان كانت يائسة حاله لا عدة عليها، و إلّا وجبت و لو بلغت سن اليأس بعده بزمان قليل

ظاهر این است که یائسة عند الطلاق هست. مرحوم سید یک استدلالی می‌خواهد بکند. عرض می‌کردیم ظاهر ادله چنین است. وقتی گفتند یائسه عده ندارد، مفروض این هست که آغاز عده را دارد شروع می‌کند. ایشان به یک بیان دیگر می‌خواهند بحث را دنبال کنند. ایشان می‌گوید که اینکه بگوییم این شخصی که یائسه نیست عند الطلاق و مثلاً یک ماه عده نگه داشته بعد یائسه شده اصلاً عده نداشته باشد هیچی، این مقطوع البطلان است چون لازمه‌اش این است که قبل از سن یأس شخص بتواند ازدواج کند و این مقطوع البطلان است.

فرض این هست که از اوّل این شخصی که ذات الشهور هست یک ماه بعد از طلاقش قرار است یائسه بشود، بگوییم اصلاً عده ندارد. از اوّل اصلاً عده نداشته باشد. به نحو شرط متأخر. کسی که وسط ایام سه ماه یائسه بشود از اوّل اصلاً عده نداشته باشد.

إذ احتمال عدم العدة عليها مقطوع العدم إذ هو مستلزم لجواز نكاحها قبل اليأس و هو مقطوع البطلان،

یک جور دیگر بگوییم که نه عده داشته باشد، ولی تا زمان یأس هست. بعد از زمان یأس دیگر عده‌اش تمام می‌شود.

و كون عدتها إلى زمان اليأس بعيد

مرحوم سید توضیح نمی‌داده چرا بعید است. کسی که بخواهد بگوید که یائسه نشده، حالا که یائسه شد حکمش تغییر کند، چرا بعید باشد، هیچ توضیحی نداده. می‌خواهد استدلال کند که ملاک حین الطلاق است. یک موقع ما استظهارمان این است که ملاک حین الطلاق است، آن یک حرفی است. عرض می‌کردیم استظهار از ادله این می‌شود که ملاک حین الطلاق است، آن باشد نیاز به این استدلال‌ها ندارد. ایشان می‌خواهد یک استدلالی ذکر بکند.

شاگرد: به خاطر اینکه دلیل ندارد.

استاد: نه، می‌گوید ذاتاً بعید است. همینجوری تعبیر می‌کند.

و كون عدتها إلى زمان اليأس

شارع مقدس یک ملاک نوعیه را ملاحظه کرده آن این است که گفته قبل از یأس عده دارد، بعد از یأس عده ندارد. قبل از یأس یک موضوعی بود، بعد از یأس موضوع دیگری هست چرا بعید هست.

شاگرد: اختلاط میاه

استاد: اختلاط میاه چیز نوعیه است. این چیز نوعیه‌ای که هست شارع مقدس در مورد کسی که ما می‌دانیم هم خون نمی‌بیند. یأسی که در اینجا مراد هست یأس نوعی است ولو شخصاً یقیناً این خانم خون نمی‌بیند. باز هم باید عده نگه دارد. عده به ملاحظة یأس شخصی این خانم نیست، قبلاً این را عرض کردم. عده به ملاحظة این هست که صنف خانم‌ها، نوع خانم‌ها تا این خون نمی‌بیند و شارع یک ضابطه برایش تعیین کرده، اینجور نیست که سر ۵۰ سال یک دفعه یک اتفاق خاصی می‌افتد. ۴۹ سال و یازده ماه این اختلاط میاه می‌شده، ۵۰ سال که می‌شود اختلاط میاه می‌پرد، اینجور که نیست. اصلش یک چیز نوعیه هست که شارع مقدس برایش حد تعیین کرده. گفته از این به بعد ولو اختلاط میاه هم به احتمال خیلی بعیدی اتفاق بیفتد عده ندارد. قبل از آن ولو اختلاط میاه به احتمال ضعیف اتفاق بیفتد عده دارد، بین ۴۹ سال و ۱۱ ماه با ۵۰ سال و یک ماه تفاوت جدی وجود ندارد ولی شارع یک محدوده‌ای تعیین کرده. اگر شارع یک محدوده‌ای تعیین کرده باشد اینکه گفته باشد تا سر ۵۰ سال عده دارد، از ۵۰ سال به بعد دیگر عده نداشته باشد، ذاتاً بعید نیست، استظهار از ادله حرف دیگری است. ما حرفمان این است که از ادله‌ای که می‌گویند عده دارد یا ندارد آغاز عده را ملاک قرار داده، آن صورتی که وسط عده چیز هست آن را مطرح نکرده.

فيبقى وجوب الاعتداد بثلاثة أشهر

احتمال سوم این هست که بگوییم که سه ماه این باید خون ببیند.

إذ العدة أحد الأمرين من الأقراء أو الأشهر،

بنابراین این خانمی که ذات الشهور است، چون ذات الشهور است این باید اقراء که خون نمی‌بیند بنابراین این سه شهر را باید بگذارند. حالا بگویید که اگر این حرفی که شما می‌زنید مقتضی القاعده این هست که عده احد الامرین باشد در مسئلة ذوات الاقراء چرا این مطلب را نمی‌گویید؟ در ذوات الاقراء هم بگویید اگر یک حیضه دید، بعد از حیضه باید سه ماه بگذارد. ایشان می‌گوید آنجا هم اصل قاعده همین را اقتضاء می‌کرد.

و كان مقتضى القاعدة فيما إذا رأت الدم مرة أو مرتين ثم يئست وجوب الاستيناف بثلاثة أشهر

آنجا هم قاعده این بود چون عده احد الامرین است، از ادله استفاده می‌شود که عده احد الامرین هست من ثلاثة قروء او ثلاثة اشهر. این خانم ثلاثة قروء در موردش امکان‌پذیر نیست. مجرد اینکه امکان‌پذیر نیست ثلاثة قروء اقتضاء نمی‌کند که یک چیزی بدل بعضی از این اشیاء قرار بگیرد. ثلاثة قروء امکان‌پذیر نیست، عِدلش امکان‌پذیر هست ثلاثة اشهر. قاعده این است که ثلاثة اشهر عده نگه دارد.

وجوب الاستيناف بثلاثة أشهر و عدم احتساب ما رأته من الدم مرة أو مرتين و إنّما خرجنا عنها لأجل النص.

قاعده اقتضا می‌کرد که قائل به بدلیت نشویم ولی روایت بدلیت ازش استفاده می‌شود، از آن بدلیت ولو به عموم تعلیل استفاده می‌شود که در مورد غیر آن صورتی که نص تصریح کرده. صورت نص رؤیت الدم مرةً بودن، رؤیة الدم مرتین آن هم را هم به جهت تحلیل اضافه می‌کنیم.

این بحث جایی که دو تا عده خون ببیند، دو تا حیض ببیند بعد یائسه بشود این را بحث را فرصت نکردم همة کلمات را تمام جاها ببینم. یک تورقی کردم در کتاب‌ها، چیزهای اصلی‌اش را مراجعه کردم، در لابلای بعضی مطلب‌ها، بعضی از کلمات چیزی پیدا بشود آن را نمی‌توانم چیزی عرض کنم.

اولین کسی که این فرع را مطرح کرده تا جایی که من مراجعه کردم ابن فهد حلی هست. ابن فهد حلی در مهذب البارئ و خلاصة مهذب البارئ که المختصر من شرح المختصر هست در هر دوی اینها به این مطلب اشاره کرده.

در مهذب البارئ دو جا این مطلب را دارد. جلد ۳، صفحة ۴۷۹، یک جا می‌گوید العدة قد یکون بالاقراء کمستقیة الحیض و قد یکون بالشهور کالمضطرابه و قد یترکّب منهما کما لو بانت بعد حیضةٍ فإنها يكملها بشهرين، و لو كان بعد حيضين أكملت بشهر.

کما لو بانت بعد حیضةٍ، باید اشتباه باشد کما لو یئست بعد حیضةٍ باید باشد. یئست و بانت از جهت نوشتن شبیه هم هست به همدیگر تحریف می‌شوند.

حیضین اگر حیضتین باشد بهتر است.

در صفحة ۴۸۷ هم همین مطلب را در وسط بحثی دارد، ولی یک مقداری کلی‌تر مطرح کرده. حالا این کلی‌تر باشد، شاید همان بانت را هم به یک نحوی تفسیرش کنیم.

شاگرد: معنای لغوی‌اش هم به هم می‌خورد. بانت از حیض.

استاد: صبر کنید توضیح می‌دهم.

در مهذب البارئ جلد۳، صفحة ۴۸۷ این مطلب را مطرح کرده که اگر وسط حیض:

ان كان انقطاع الدم لعارض كالمرض و الرضاع أعتدت بالأقراء و ان طالت مدتها،

مثلاً یک یا دو حیض ببیند بعد ولی به جهت عارضی کالمرض و الرضاع اینجا نه، این ذوات الاقراء هست و باید صبر کند تا وقتی که قرئش تمام شد.

و ان لم يكن لعارض، فان مرت بها ثلاثة أشهر بيض، فقد قضت عدتها

جهت عارضی نباشد. اگر سه ماه کاملاً بیض برایش کاملاً مرور کرد عده‌اش سپری شده

فإن رأت فيها قبل ذلك دما

اگر در قبل از سه ماه بیض خونی ببیند

فان ارتفع حيضها بالكلية

اگر حیضش کاملاً بالکلی مرتفع بشود

كان بلغت اليأس و كان ذلك بعد حيضة أضافت إليها شهرين

اینجا صورت شهرین را ندارد ولی اضافت الیها شهرین تعبیر کرده. فقط صورت حیضه دارد.

اینجا فان ارتفع حیضها بالکلیة آن بانت شاید مرادش از آن بانت شاید همین ارتفعت حیضها بالکلیة باشد. یعنی بانت المرأة من الحیض. یعنی ارتفاع حیضش دائمی باشد به خاطر یک عراضی، مرضٍ او رضاءٍ که برطرف بشود نباشد، یعنی انقطاع دائمی، همین بانت ترجمة ارتفعت حیضها بالکلیة باشد.

علی ای تقدیر آن بانت که آنجا هست با این عبارت هم معنا بکنیم، در این عبارت اول لو کان بعد حیضتین اکملت بشهرین را داشت ولی اینجا این را ندارد.

در خلاصة این مطلب عبارتی دارد یک مقداری غلط دارد، اغلاطش را می‌خواهم تصحیح کنم، ولی یک نکته‌ای دارد، آن نکته را می‌خواهم، عبارتش از جهتی پخته‌تر است. ایشان می‌گوید که انواع و اقسام عده را ذکر می‌کند. می‌گوید گاهی اوقات یک عده ابتدائش به شهور است بعد به حیض می‌شود، آن را توضیح می‌دهد.

و قد ينعكس بان تبتدئ العدة بالحيض، ثم تصير من ذوات الشهور، كما لو كانت معتدة بالأقراء ثم انقطع: اما لعارض، أو غير عارض، فان لم يكن لعارض بل كان طبعيا،

کسی که معتدة باقراء هست اگر قرئش منقط بشود. یک موقعی لعارض هست او لغیر عارضٍ هست. لغیر عار را اینجور می‌گوید طبیعت این زن اقتضاء می‌کند که این انقطاع حاصل می‌شود.

كما لو بلغت اليأس

یعنی این یأسی که هست، سن یأس طبیعی است. کسی که شارع تعیین کرده، یعنی ۵۰ سال یا ۶۰ سال. ولی خیلی از زن‌ها قبل از سن یأسشان یک یأس شخصی پیدا می‌کنند. فرض کنید ۴۵ سال دیگر هیچ امید اینکه دوباره خون ببینند را پیدا نمی‌کنند، شرایطشان شرایطی می‌شود که اصلاً تمام وضعیت مزاجی‌شان تغییر می‌کند. از عبارت ابن فهد استفاده می‌شود که یأس شخصی هم پیدا کنند باز این حکم هست. این حکم فقط اختصاص ندارد به یأس نوعی و از روایت هم همین معنا استفاده می‌شد که فانها قد یئست یعنی، آن تعلیلی که از روایت استفاده می‌شود فقط اختصاص ندارد به بلوغ سن یأس. هر جور این عبارت را بخواهیم تفسیر بکنیم به هر حال یئست یعنی اینکه زنی که دیگر شخصاً از خون دیدن مأیوس باشد. کسی که شخصاً ولو هنوز به سن یأس نرسیده باشد. این شخصاً مأیوس باشد از خون دیدن طبیعی است که آنجوری که عده‌اش را شروع کرده که به قرء هست را نمی‌تواند ادامه بدهد، طبیعتاً باید جنبة بدلی پیدا کرده باشد.

مرحوم ابن فهد تعبیرش این است

فان لم يكن لعارض بل كان طبعيا، كما لو بلغت اليأس، عوَّضت عن كل قرء و (این واو اضافی است)

در پرانتز یک قصه‌ای بگویم. اینکه می‌گویم یا خدا همة از سر تقصیرات همة ما بگذرد مشهد بودیم خیلی سال‌ها قبل شاید ۳۵ سال قبل بودم، رسائل می‌خواندم. در حرم امام رضا بالاسر نشسته بودم، سید هاشمی بود معروف بود می‌گفتند آیت الله هاشمی، بعضی از قدیمی‌ها شاید بشناسید. این سید عمامه‌ای سرش گذاشته بود. از قسمت ضریح یک بنده خدایی دهاتی با یک دارو دستش آمد و پیدا بود که مریض هست. بالاسر آمد نگاه کرد، از همه آیت الله تر این آیت الله هاشمی را دید و سراغ این آمد من هم می‌شنیدم گفتش که آقا من یک ماه بیمارستان بستری بودم تکلیف نمازهایم چی است؟ گفت از ده روز که گذشت نماز شما تمام است بعضی‌ها هم جمع گفتند ولی چون شما مریضید آقا امام رضا قبول می‌کند یک نماز تمام بخوانید کفایت می‌کند.

می‌گویم این عوَّضت هم می‌شود حتماً باید عوَّضت باید دو جور بنویسد.

عوَّضت عن كل قرء و (این واو اضافی است) بقي من العدة بشهر

این خانم به جای هر قرئی که از عده‌اش باقی مانده است یک شهر جایش قرار می‌دهد.

فان كان الماضي قروءا ( قرئاً صحیح است) أكملت شهرين، و ان كانت بقرئين أكملت شهر. ( جمله‌ی آخر به این صورت صحیح است: و ان کان قرئین اکملت شهراً)

و ان کان الماضی قرئین اکملت شهراً. عبارت خیلی غلط دارد.

مطلبی که هست ایشان همین را می‌فرمایند اختصاص ندارد به صورتی که صریحاً در آن روایت وارد شده. صورت‌های دیگر ذوات القروء را هم ایشان به آن ملحق کرده.

این مطلب که ما صورت‌های دیگر را ملحق کنیم یک موقعی ما مفاد روایت را طبق قاعده می‌دانیم مطلب صاف است که از عبارت شهید ثانی استفاده می‌شود که آن را طبق قاعده می‌داند و به خاطر همین

ایشان استدلالی که می‌کند طبق قاعده می‌داند. طبق قاعده می‌داند این حکم این مسئله هم روشن هست. ولی آنهایی که این مطلب را طبق قاعده نمی‌دانند طبیعتاً مطلب برایشان فرق می‌کند. در نهایة المرام مرحوم صاحب مدارک همین فرع را مطرح کرده دو تا احتمال مطرح کرده. ایشان تعبیر می‌کند که

و لو فرض بلوغها حدّ اليأس بعد ان حاضت مرّتين،

دو احتمال

 احتمل سقوط‌ الاعتداد عنها للأصل،

یک احتمال این است که بگوییم دیگر اعتداد ساقط است. ظاهر ساقط است یعنی تا حالا معتده بود، از این به بعد که یائسه شد از این به بعد دیگر اعتداد لازم نیست.

و إكمال العدّة بشهر كما يلوح من الرواية.

از آن روایت هارون بن حمزة هم همین مطلب یلوح.

این اصلی که اینجا ایشان تعبیر کرده،

غایة المرام، جلد۲، صفحة ۴۳.

این اصلی که ایشان اینجا مطرح کرده چه اصلی است؟ یک احتمال این هست که این اصل، اصل لفظی باشد. یعنی اصالة العموم، همان مطلبی که در ریاض استدلال کرده. در ریاض می‌گوید که عموماتی داریم که یائسه عده ندارد. این عمومات صورتی که روایت ذکر کرده که صورتی که یک حیضه ببیند بعد یائسه بشود این از این عمومات خارج شده. سایر صور باقی مانده در تحت این عمومات، این استدلالی است که در ریاض کرده.

عبارتش:

و لو رأت حيضتين ثم بلغت اليأس ففي وجوب اعتدادها بشهر، أم لا، وجهان، أحوطهما: الأوّل، و أقواهما الثاني؛ للأصل، و عموم ما دلّ على نفي العدّة عن اليائسة، خرج عنه مورد الرواية المنجبرة بالشهرة، و يبقى المفروضة فيه مندرجة.

این ممکن است صاحب مدارک مرادش از اصل همین عموم باشد، یعنی اصل لفظی. ولی به احتمال زیاد مراد از اصل، اصل لفظی نیست، اصل عملی است. اصل عملی دو جور تقریب می‌شود، یکی اصالة البرائة بگوییم نمی‌دانیم عده بر این شخص واجب هست یا واجب نیست، اصالة البرائة. اینجا اصالة البرائة ممکن است شخصی بگوید که یک اصل حاکم بر این اصالة البرائة وجود دارد. آن هم استصحاب است.

زنی که هنگام طلاق یائسه نبوده است، این زن مأمور بوده است به عده نگه داشتن. نمی‌دانیم این مأموریتش به عده هنوز ادامه دارد یا ادامه ندارد، استصحاب وجوب العده بکنیم. ممکن است کسی در مورد این استصحاب بگوید این استصحاب درست نیست کأنّ موضوع عوض شده. موضوع تغییر کرده. عبارتی در انوار الفقاهة مرحوم شیخ حسن کاشف الغطاء هست ظاهراً به همین مطلب ناظر هست.

ایشان می‌گوید که

ذات الاقراء لو يئست في أثناء العدة فإن كان بعد حيضتين أو بعد أيام من أيام الشهور

ایشان می‌گوید که حالا چه ذات الاقراء باشد چه ذات الشهور باشد یائسه که شد دیگر ادامه ندارد. هر دو فرضی که مرحوم سید مطرح کرده.

لم يلزمها شي‌ء للأصل و لتبدل الموضوع و دخولها تحت موضوع آخر لا يتعلق به

این لتبدل الموضوع و دخولها تحت موضوع آخر لا یتعلق به ممکن است اشاره به همان عمومی باشد که در ریاض مطرح کرده می‌گوید سابقاً غیر یائسه بوده حکم غیر یائسه را داشت، الآن یائسه شده حکم یائسه باید برش بار بشود، این یک جور. یک جور دیگر این لتبدل الموضوع ایشان مرادش چی است کار ندارم، ممکن است شخصی لتبدّل الموضوع را یک پاسخی برای استصحاب بگیرد بگوید این خانم قبلاً غیر یائسه بود نمی‌دانیم بعد از اینکه یائسه شد حکم عدم عده باقی هست یا باقی نیست، استصحاب وجوب عده را بکند. ایشان جواب بدهد نه اینها دو تا موضوع هستند، شرط استصحاب این هست که موضوع باقی باشد. بنابراین اینجا جای استصحاب نیست. اینجوری شخصی جواب بدهد.

اینکه آیا در اینجا استصحاب جاری می‌شود و استصحاب جاری نمی‌شود نیازمند به یک بحث خیلی مفصلی هست در مورد اینکه بحث تبدّل موضوع و بحث شرطیت بقاء موضوع آیا در اینجاها اصلاً به چه نکته‌ای هست شرطیت بقای موضوع. آیا در اینجور موارد می‌توانیم بگوییم موضوع عوض شده یا موضوع عوض نشده؟ این یک بحث خیلی مفصلی دارد فردا در حد محدودی که وقت اجازه بدهد و این جلسه اجازه بدهد یک توضیحی در موردش می‌دهم بحث مفصلش باشد در اصول ولی در حد محدودی که یک مقداری بحث باز بشود فردا در موردش صحبت می‌کنم.

علی ای تقدیر یکی از نکات دیگری که اینجا بحث هست بگوییم استصحاب بقای موضوع. این استصحابی که اینجا ممکن است شخص بکند شبیه، استصحاب در شبهات حکمیه است. اشکالی که مرحوم آقای خویی در استصحاب در شبهات حکمیه دارند یا اشکالی که حاج آقا در استصحاب در شبهات حکمیه دارند اینجا هم می‌آید. حاج آقا در شبهات موضوعیه قائل به جریان استصحاب نیستند به یک بیانی مرحوم آقای خویی هم در شبهات حکمیه قائل نیستند هر کدام به یک بیانی. مرحوم آقای خویی بیانشان تعارض است. می‌گویند این استصحاب مجعول با یک استصحاب عدم جعل تعارض می‌کنند. در واقع ایشان اینجوری تقریب می‌کنند ما نمی‌دانیم، اینجا شما می‌گویید که این خانم قبل از سن یأس معتدّه بوده است یا واجب الاعتداد بوده است. استصحاب را چه به نحو استصحاب موضوعی بخواهید تقریب کنید، استصحاب معتدّه بودن زن، چه استصحاب را به نحو استصحاب حکمی تقریب بکنید، استصحاب واجب الاعتداد بودن.

واجب الاعتداد بودن را اگر بگوییم که شاید آقای خویی روی واجب الاعتداد می‌خواهد جاری کند. اینکه واجب الاعتداد هست این زن. زنی که واجب الاعتداد هست نمی‌دانیم این عده نگه داشتن بعد از سن یأس واجب هست یا واجب نیست. آقای خویی می‌گویند یک استصحاب دیگر هم ما داریم. آن استصحاب این است شارع مقدس عده را یک حکمی هست که شارع ایجاد کرده. قبل از اینکه شارع عده را واجب کند عده که واجب نشده بوده. نمی‌دانیم قبلاً هیچ گونه عده‌ای واجب نبوده. عده‌ای که این صورت را شامل بشود که زنی که بعد از دیدن دو مرتبه خون یا یک مرتبه خون یائسه می‌شود. این خانم هم نسبت به این را قبلاً که عده واجب نکرده بوده، جعل وجوب عده به نحوی که این خانم را شامل بشود، اینکه نبوده. ما نمی‌دانیم عده‌ای که شارع جعل کرده به گونه‌ای هست که این خانم را شامل بشود؟ یا آن عده‌ای که جعل کرده این خانم را شامل نمی‌شود. پس بنابراین ما می‌گوییم استصحاب می‌کنیم عدم جعل عده به گونه‌ای که شامل این خانم باشد. استصحاب عدم جعل عده به گونه‌ای که خانمی که این وضعیت را دارد که در وسط حیض یأس برایش عارض می‌شود استصحاب می‌کنیم آن هم نسبت به استمرارش ما نمی‌دانیم شارع مقدس عدة استمراری برای خانمی که وسط عده یائسه می‌شود جعل کرده است یا جعل نکرده است. این جعل وجوب استمرار عده برای خانمی که وسط عده حیض می‌شود. این را ایشان معارض قرار می‌دهند با استصحاب بقای عده که.

ما یک اشکال کلی در مورد بیان مرحوم آقای خویی داریم که این استصحابی که ایشان تصریح کردند اینقدر استصحاب غیر عرفی است که هیچ کس قبل از آقای خویی غیر از فاضل نراقی در بعضی از کلماتش اصلاً به این ملتفت نبوده. به خصوص در بعضی از فروضش که فرض ما هم از آنهاست اینقدر سخت است که تصویر اینکه چجوری ما استصحاب را بخواهیم تصویر بکنیم بسیار تصویر دشواری هست. شرط جریان استصحاب این است که استصحاب به گونه‌ای باشد که به این استصحاب‌ها توجه داشته باشد. اینگونه استصحاب‌های به این شکلی که مرحوم آقای خویی تصویر می‌کنند که اصلاً تصوّر کردنش اینکه چه شکلی این تصورات را بخواهیم تبیین کنیم و بیان کنیم واقعاً دشوار هست و بسیار سخت و پیچیده است. اینکه به نظر می‌رسد همچین معارضی وجود ندارد.

اگر ما ذاتاً در شبهات حکمیه بگوییم ادلة استصحاب شبهات حکمیه را نمی‌گیرد به بیانی که حاج آقا دارند اینجا اشکال اینکه استصحاب در شبهات حکمیه هست اینجا جاری است. وقتی که استصحاب جاری نشد جا برای اصل برائت هست. البته من سابق به نظرم می‌رسید که یک سری احکام، یک سری اعتباراتی هست

و صلی الله علیه سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

شاگرد: استصحاب موضوعی داریم اینجا هم معتدّه بوده

استاد: فردا توضیح می‌دهم

شاگرد: شارع حکمی جعل کرده اینکه این خانم وسط عده خون دیده یا یائسه شده این حکم شارع بوده استصحاب بر می‌خورد این تمام احکام می‌توانیم وقایع شخصیه را بیاوریم مثلاً شارع نماز را به این صورت جعل کرده است برای کسی که وسط نماز فلان اتفاق برایش بیفتده اینکه حکم شارع نبوده پس نمی‌شود این کار را کرد یا آن کار را کرد، این کاری که آقای خویی کرده الآن می‌گوید که الآن خانمی که در وسط عده خون دیده این در حکم عدة شارع نبوده، جعل شارع چنین چیزی واقع شخصی این نبوده این کار

این کار درستی هست وقایع شخصیه را بیاوریم

استاد: وقایع شخصیه را نمی‌آوریم

شاگرد: چون شارع حکم را به نحو بسیط جعل می‌کند با تمام لحاظات جعل می‌کند

[پایان]